

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱/۲۸

رضا در اشعار ابن فارض و ابن عربی

طاهره چال‌دره^۱

محبوبه مونسان^۲

چکیده:

ابن فارض و ابن عربی در آثار خویش درباره ویژگی‌ها و شایستگی‌های انسانی که سبب عروج سالک از خاک به افلاک می‌شود و او را به صفت کمال آراسته می‌کند، سخن‌ها رانده‌اند. یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌هایی که سالک کوی حق را به مراتب اعلای انسانی سوق می‌دهد، رضای الهی است که ثمره معرفت بنده است. بنده عارف دل به حقمی سپارد و در برابر پیشگاه الهی و خواسته‌های خدا تسلیم محض می‌شود، و همواره خشنودی و رضای خدا را می‌طلبد و این رسیدن به رضا نتیجه خشیت بنده از خداست؛ آنگاه به جایی می‌رسد که خدا از او راضی و او هم از خدا راضی است. نظر به اینکه هدف اصلی پژوهش حاضر بررسی «رضا در اشعار ابن فارض و ابن عربی» می‌باشد نخست مفهوم رضا و سپس دیدگاه‌های هر یک از این دو عارف و اصل مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت. بهره‌نمایی مقاله مبین آن است که: ابن فارض و ابن عربی با استفاده از زبان نافذ شعر و تأکید بر عشق و محبت، عبادت، مبارزه و مجاهده با هوای نفس، صبر، تحمل و پذیرش مصائب، راه رسیدن به مرحله رضا را برای سالکان طریق یار روشن نمودند.

کلید واژه‌ها:

رضا، ابن فارض، ابن عربی، عرفان، محبوب.

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، دانشکده علوم انسانی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار،

ایران. نویسنده مسئول: T.chaldareh@yahoo.com

۲- استادیار گروه الهیات، رشته زبان و ادبیات عرب، دانشگاه پیام‌نور مرکز گرمسار.

پیشگفتار

رضا به معنای پذیرندگی و گشودگی به روی خواست خداوند - که تدبیر عالم در دست اوست - موجب می‌شود تعارض و ناکامی‌هایی که ممکن است در زندگی رخ دهد از میان برود. (مظاهری، ۱۳۸۸ش: ۹۶) در عصر معاصر که بشر روز به روز بیشتر به سمت طبیعیات و مادیات ره می‌سپارد و وقتی که وضعیت موجود را با وضعیت مطلوب خویش ناهماهنگ می‌بیند احساس نارضایتی، ناکامی و اندوه بدو دست می‌دهد، پرداختن به مسئله رضایتمندی می‌تواند جایگاه مهمی در زندگی بشر داشته باشد و انسان امروزی را از استرس و اضطراب‌هایی که گریبان وی را گرفته است نجات بخشد. «کسی که به مرتبه رضا رسیده است در حقیقت اراده خود را با اراده خداوند هماهنگ کرده. به این جهت رضا اندوه را برطرف می‌سازد».

مرحله رضا: «برای سالکان کوی حق، آن است که انسان سالک به جایی برسد که نه تنها کوششی کند خدا از او راضی باشد بلکه بکوشد او از «قضا و قدر» خدا راضی باشد. (جوادی‌آملی، ۱۳۸۷ش: ج ۱۱، ۳۷۶) قرآن کریم از سالکانی که به این مرحله بار یافته‌اند چنین تعبیر می‌کند: «رضی الله عنهم و رضوانه ذلک لمن خشی ربه». (بینه، آیه ۸)

بررسی اندیشه‌های عارفانی نظیر ابن‌فارض و ابن‌عربی، که در سیر عارفانه خویش به مقام «رضا» دست یافته‌اند و با زبان شعر آنرا توصیف کردند؛ انسان را به تفکر وامی‌دارد که نیازمند است تا با کاوش در آثار آنان هویت اصلی خود را بازیابد و با داشتن این سرمایه به جستجو در افق‌های جدیدتر گام بردارد.

از رهگذر این مقاله برآنیم تا به پرسش‌های ذیل پاسخ گوئیم: مرتبه و مرحله «رضا» در عرفان چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ از دیدگاه ابن‌فارض و ابن‌عربی برای رسیدن به مرتبه «رضا» چه مرحله‌ای را باید طی نمود؟ وجوه اشتراک و افتراق دیدگاه این دو عارف نامی چیست؟

رضا

راضی به رضای حق بودن یعنی خرسند و شادمان به آنچه خدا می‌خواهد. (دهخدا،

۱۳۴۵ش: ج ۲۴، ۴۸۲) عارف در سیر و سلوک خود به جایی می‌رسد که در مصیبت و بلا احساس خشنودی و رضایت می‌کند و آن را لذت بخش می‌بیند. بدین خاطر لفظ رضا به کار می‌برد. در اصطلاح، رضا عبارت است از رفع کراهت و تحمّل مرارت. (سعیدی، ۱۳۸۷ش: ۳۸۲) در «کشاف» است که رضا در اصطلاح اهل سلوک، تلذذ بلوی است و گفته شده، رضا، خروج از رضای نفس و برآوردن رضای حق است. (التهانوی، بی تا: ج ۲، ۵۹۸) امیر عارفان و مقتدای سالکان، علی بن ایطالب (ع) فرموده است «نعم القرین الرضی» (نهج- البلاغه: ۶۲۵) رضا از مقامات عالی سالک و آخرین آنهاست، یعنی ماورای آن مقامی نیست، بلکه آخرین مرحله ورزش اخلاقی و تهذیب نفس است. سالک همین که به برکت کشف و شهود، از شرک خفی بیرون آمد و به دل و جان موحد شد و خدا را منبع هر خیر و برکت شمرد و نیز معتقد شد که او قادر بر همه اشیاء و عالم به حاجت هر موجودی است و از غیر او، از هیچ چیز نباید بترسد و نیز به هیچ چیز دیگر نباید امیدوار باشد، البته مقتضی این عقیده توکل خواهد بود و هر چه در عالم توحید محکم تر باشد، توکلش بیشتر خواهد بود و چون دو مقدمه «توحید» و «توکل» حاصل شود، قهراً به مقام «رضا» واصل خواهد شد و به داده خدا رضا می‌دهد. (الزوی، ۲۰۰۴م: ۱۸۳)

رضا مقامی است سخت شریف و خدای تعالی در کتاب خود متذکر شده است که رضای او از بندگانش اکبر و اقدام بر رضای بندگان از اوست. پس رضا باب الله اعظم است و بهشت دنیاست و به وسیله آن دل بنده در حکم خدای قرار گیرد و سکونت یابد. و اهل رضا بر سه گونه‌اند:

اول آنهایی که در رضا اسقاط جزع از خود کنند تا شداید و سختی‌ها و آسایش و امن و راحت بر دلشان هموار گردد.

دیگر آن‌ها که از رضای خود از خدا به رضای خدا از آنان رسند و شدت و رخاء و منع و عطاء بر آنان یکسان شود.

سوم کسانی که از رؤیت رضای خدا از او و رضای او از خدا هم درگذرند. و این رضا آخرین مقامات سالک است و هر کسی بدان نرسد. (گوهرین، ۱۳۸۰ش: ج ۵، ۵۲)

ذوالنون رحمه الله در تعریف رضا گفته است: «الرضا سرور القلب بمر القضا»؛ یعنی سرور و خوشی دل نسبت به وقوع آنچه مقرر شده است. و حارث محاسبی گفته است: «الرضا سكون القلب تحت جریان الحكم»؛ یعنی آرامش دل بر جریان و وقوع حکم و قضای

الهی. و رویم گفته است که: «الرِّضَا اسْتِقْبَالَ الْأَحْكَامِ بِالرُّوحِ»؛ یعنی رضا استقبال حکم و قضاء الهی به خوشی و شادمانی و راحتی و قول جنید که: «الرِّضَا رَفْعُ الْأَخْتِيَارِ»؛ یعنی رضا برداشتن اختیار [از خود، و رضا به قضا]، اشارت است به اصل رضا. چه رفع کراهت که اصل مقام رضاست نتیجه رفع اختیار است. (سجادی، ۱۳۷۸ش: ۴۱۹) استاد ابوعلی گفته است: «رضا نه آن است که بلا نبیند و نداند، رضا آن بود که بر حکم و قضا اعتراض نکند». (قشیری، ۱۳۶۱ش: ۲۹۶) عبدالواحد بن زید گفته است: «چیزی از اعمال را بر صبر مقدم‌تر از رضا و بالاتر از آن نمی‌دانم و آن رأس محبت است». از او پرسیدند: «چه وقت بنده از پروردگارش راضی می‌باشد؟» گفت: «هر گاه بر مصیبت چنان شود که در نعمت شاد می‌شود». (الإبشیهی، ۲۰۰۸م: ۱۲۱)

رضای نفس، اثر رضای قلب است و رضای قلب، اثر رضای ربّ است، هرگاه که نظر رضوان الهی به دلی تعلق گیرد، صفت رضا در او پدید آید. پس علامت اتصال رضوان الهی به دل بنده، اتصال رضای بنده بود به او (کاشانی، ۱۳۶۷ش: ۴۰۱)

گویند: «تا به شهرستان رضا نروی از حوادث نفس ایمن نشوی. و رضا آن است که مکروهی در نفس نماند و رنج و راحت را مساوی داند. چون حکم، حکم اوست و راضی به رضای دوست. یعنی تسلیمش از محبت بود نه از ناچاری و مسکنت. بالفرض اگر چاره‌ای هم در دفع قضا بتواند، نکند، نه این که دلگیر بود و از ناچاری دم نزند. و بدان که رضا از محبت خیزد که محبّ صادق از رضای محبوب نگریزد و با اراده او نستیزد و آبروی محبت را به میل طبیعت نریزد. چون محبت در نفس محبّ، ثبات یافت به رضای محبوب توان شتافت». (صفی علیشاه، ۱۳۴۲ش: ۹۲)

رضای الهی، گاه نتیجه «محبت» است و محبت، ثمره معرفت است. کسی که خدا را به عنوان مبدأ حکمت و رحمت بشناسد، به او دل می‌سپارد و در پیشگاهش سر می‌ساید و این سرساییدن و دل سپردن، محبت است و یکی از ثمرات این محبت، رضاست. «لِکَيْلَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَكُمْ». (حدید، آیه ۲۳) و رضای الهی گاه نتیجه «خشیت» است؛ کسی که از خدا خشیت داشته باشد، به جایی می‌رسد که خدا از او و او هم از خدا راضی است. خشیت هم، محصول علم و معرفت است: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ». (جوادی‌آملی، ۱۳۸۷ش: ج ۱۱، ۳۷۸)

در «کشف المحجوب» آمده است که: «رضا بر دو گونه باشد: یکی رضای خداوند از بنده؛ که حقیقت رضای خداوند - عزّ و جلّ - ارادت ثواب بر نعمت و کرامت بنده باشد. و

دیگر رضای بنده از خداوند تعالی و تقدّس. و حقیقت رضای بنده اقامت بر فرمان‌های وی و گردن نهادن بر احکام وی را. پس رضای خداوند - تعالی - مقدّم است بر رضای بنده؛ که تا توفیق وی - جلّ جلاله - نباشد، بنده بر حکم وی را گردن نهد و بر مراد وی - تعالی و تقدّس - اقامت نکند؛ از آنکه رضای بنده مقرون به رضای خداوند است - عزّ و جلّ - و قیامش بدان است». (هجویری، ۱۳۸۴ش: ۲۶۸)

در این جا سؤالی مطرح می‌شود که رضا، مقام است یا حال؟

رضا امری است که اهل الله در آن اختلاف نظر دارند که آیا آن مقام است یا حال؟ هرکس آنرا حال می‌داند، ملحق به مواهب و بخشش‌ها می‌نماید، هرکس مقامش می‌داند، ملحق به مکاسب و دست‌یازیدن‌ها می‌کند، و آن وصف و نعتی الهی است و هر نعت الهی چون نسبت به خدا پیدا نماید، نه بخشش را می‌پذیرد و نه کسب را، پس آن غیرمعنایی است که چون به خلق نسبتش دهیم دیگر آن صفت برایش باقی نمی‌ماند، پس با نسبتش به خلق، برایش حاصل می‌شود، یعنی اگر ثابت ماند، مقام است و اگر زایل گشت، حال می‌باشد و آن در واقع هر دو وصف را می‌پذیرد و این امر، جایز و رواست، بنابراین آن (رضا) درباره بعضی از مردمان، حال است و درباره بعضی دیگر، مقام است و هر وصف الهی که این‌گونه باشد، در روند اوصاف و نعوت الهی است، یعنی وقتی به خلق نسبت داده شود، در روند اعتقادات می‌باشد، چنان که او (تعالی) هر اعتقادی را می‌پذیرد و هر معتقدی درباره او صدق می‌کند، نعوت الهی این‌گونه‌اند، یعنی وقتی به خلق نسبت داده شود، صفات مقامات و صفات احوال را می‌پذیرند. (ابن عربی، ۱۳۸۳ش: ج ۳، ۳۵۴)

رضا در اشعار ابن فارض:

إِنْ كَانَ فِي تَلْفِي رِضَاكَ صَبَابَةً وَ لَكَ الْبَقَاءُ وَجَدْتُ فِيهِ لَذًا

(اللبتانی، ۲۰۰۷م: ۱۶۵)

اگر رضای تو در فناء و نابودی من، به سبب شدت شوق و عشق است - تنها تو در وجود، یگانه و بی‌مانندی - دوام و استمرار برای تو می‌باشد و من لذت و نعمت را در آن فنا و نابودی یافتم.

لذت فرع بر ادراک می‌باشد و هرچه ادراک شدت یابد، لذت بیشتر و شدیدتر می‌شود زیرا رضا فرع بر خشیت است و خشیت فرع بر ادراک جلال حق است. این بیت گویای این

مطلب است که ابن‌فارض به ادراک شدید معرفت خداوند دست یافته است.

وَهَا أَنَا مُسْتَدْعٍ قَضَاكَ مِنْكَ وَمَا بِهِ رِضَاكَ وَلَا اخْتَارُ تَأْخِيرَ مُدَّتِي

اینک، خواهان حکم توام و استدعای فرمان تو می‌کنم در قتلی که مرا بدان ترسانیده‌ای و در هر چه رضای تو در آن باشد؛ اگر چه در همه سدّ و هجران بود.

اگر رضای تو ای دوست نامرادی ماست دگر مراد دل خویشتن نخواهیم خواست

در این احکام، هیچ اختیار و مدت و تسویف امر نمی‌کنم که «فی التأخیر آفات»؛ تأخیری اگر می‌رود از جانب ما نیست. (ترکه اصفهانی، ۱۳۸۴ش: ۹۸)

سالک الی الله تدبیر امور عالم را از جانب پروردگار می‌داند. و چون دانای حکیم، عادل و تواناست و بنده واصل به مقام رضا به این امر به خوبی واقف است؛ برای خود جایگاهی در مقابل حق نمی‌یابد که خود را در برابر ولایت مطلق او تسلیم نکند پس دل به تدبیر او خوش می‌دارد و به رضای او دلشاد است.

وَقَمِّ فِي رِضَاهَا، وَاسْعَ، غَيْرَ مُحَاوِلٍ نَشَاطًا، وَلَا تَخْلُدُ لِعَجْزِ مَفُوتٍ

از جای غفلت و خوابگاه بطالت، به پای جدّ و اجتهاد برخیز و شاهراه عشق را به خطوات سعی و کوشش بیمای، نه آنکه طالب نشاط باشی و موقوف تمایل و حرص و آز، در این طلب نشینی و به بهانه عجزی که مَفُوتِ مقاصد و مضیع مطالب است، تقاعد نمایی. (ترکه اصفهانی، ۱۳۸۴ش: ۱۲۹)

«قم فی رضاها» قیام در رضای حضرت دوست، اشاره به عمل و عبادت دارد؛ بنابر آیه شریفه «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ». (سبا، آیه ۴۷) و شیخ عبدالله انصاری این قیام را مبدأ امر سلوک دانسته‌اند و بیان کردند که این مبنای باب یقظه (بیداری) است. «قم فی رضاها» یعنی در طلب رضایت حضرت محبوب بپاخیز. «واسع غیر محاول نشاطاً» اشاره به مقام ریاضت و مجاهده و مخالفت با هوای نفس است. (الفرغانی، ۱۳۸۶ش: ۴۵۱) آنکس که به مقام معرفت رسیده است، محبت پیدا می‌کند و لازمه محبت این است که مطیع محبوب می‌شود چه محبوب کمال او را در غم و سختی ببیند و چه در خوشی و راحتی.

وَيَا حُسْنَ صَبْرِي فِي رِضَا مَنْ أَحَبَّهَا تَجَمَّلَ، وَكُنْ لِلدَّهْرِ بِي غَيْرَ مُشْمِتٍ

و ای حُسن صبر من بر مقاسات شداید حرمان! در راه رضای آن کس که رقیقه محبت او

رضا در اشعار ابن فارض و ابن عربی / ۲۰۹

رشته عبودیت در گردن جان من کرده، می‌باید که به فحوای «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» متحقق گردی و نگذاری که اعادی اغیار و بنای روزگار بر من شماتت نمایند.

صبرکن ای دل که صبرسیرت اهل صفاست چاره‌جورا احتمال، شرط محبت و وفاست
(ترکه اصفهانی، ۱۳۸۴ش: ۱۸۱)

جریری گوید: «صبر آن است که فرق نکنی میان حال نعمت و محنت به آرام خاطر اندر هردو حال و تصبر آرام بود با بلا، به یافتن گرانی محبت. (قشیری، ۱۳۶۱ش: ۲۸۱) ابن فارض در این بیت نیکویی صبر را سبب رسیدن به رضا دانسته است.

وَمَنْ لِي بَأَنْ يَرْضَى الْحَبِيبُ وَإِنْ عَلَا
نَحِيبٌ فَأَبْلَالِي بَلَائِي وَبَلْبَالِي
(اللبنانی، ۲۰۰۷م: ۱۴۳)

کیست که رضایت محبوب را برایم به دست آورد؟ (آرزومند رضایت محبوب هستم) گرچه گریه و شیون و فغان من بالا رود، زیرا شفا و سلامتی من در بیماری و اندوه و اضطراب است.

شاعر، رضایت محبوب را طلب می‌کند هرچند، اشک و اندوه زیاد شود (اشک و آه با وجود بیماری و درد ایجاد می‌شود) حاصل آنکه می‌گوید: رضای من رضای توست و جز آن نمی‌خواهم.

وَالنَّفْسُ فَقَدْ ذَابَتْ غَرَاماً وَجَوَى
فِي جَنْبِ رِضَاكَ فِي الْهَوَى مَا لَأَقْتُ
(الخوری، بی‌تا: ۲۲۰)

شاعر، محبوب حقیقی خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: نفس در هوای تو و در راه رضای تو به سبب عشق و شیفتگی و دل‌باختگی ذوب شد و تحلیل رفت. هر سختی و مشقتی در راه رضای دوست، سهل و آسان است. ابن فارض از ذوب شدن نفس مطمئن سخن می‌راند و شوق عشق را سبب رسیدن به فنا و از خودی و خود رستن و جز حق ندیدن می‌داند.

لَكَ الْحُكْمُ فِي أَمْرِي فَمَا شِئْتَ فَاصْنَعِي
فَلَمْ تَكْ إِلَّا فِيكَ لَأَعَنَّكَ رَغْبَتِي
(همان: ۷۰)

می‌گوید: که اکنون در کار من همگی حکم و فرمان تراست، هرچه خواهی می‌کن چه

همه میل و رغبت من جزء در عشق تو نیست، نه آن که مرا از عشق تو اعتراضی در و هم گنجد. پس اکنون تو

خواهی به وصال کوش و خواهی به فراق من فارغم از هر دو مرا عشق تو بس
(الفرغانی، ۱۳۷۹ش: ۲۳۴)

حال سالک چنان است که به شهود حق باریافته و سرشار از عشق و شوق است و لبریز از درک حکمت و رحمت و عدل الهی است و هرچه به او رسد چنان مست و شیدای رضاست که هیچگاه در تمام عمر خود «ای کاش» نمی گوید.

و كَلِّ الذی تَرْضَاهُ وَالْمَوْتُ دُونَهُ بِأَنَا رَاضٍ وَالصَّبَابَةُ أَرْضَتْ
(الخوری، بی تا: ۹۵)

هر واقعه هایل که رضای تو که معشوقی، در آن باشد - و حال آنکه از غایت شدت، صعوبت موت دون مرتبه آن بود - رضای من بدان است و به غیر آن نخواهد بود.

نه شرط عقل بود با کمان ابروی دوست که جان سپر نکنی پیش تیر بارانش

و این حکم عشق است و انفاذ امر او که مرا بدین حال راضی کرده است. (ترکه اصفهانی، ۱۳۸۴ش: ۱۸۴)

رضا در اشعار ابن عربی

اذا عَلِمَ اللّٰهَ الْكَرِيمُ سَرِيرَتِي
و قد صَحَّ عِنْدِي مَنْزِلِي مِنْ مُهَيْمِنِي
فِيَا عَجِبًا مِنْ عَارِفٍ قَالَ إِنَّهُ
سِوَى رَبِّهِ عَنْهُ وُسَاءَتٌ ظَنَوْنَهُ
اِذَا كَانَ مَنْ اَبْدَى التَّخْفِي بِجَانِبِي
فَلَسْتُ اَبَالِي مِنْ سِوَاهُ اِذَا سَخِطَ
فَلَسْتُ اَبَالِي مِنْ دَنَايَوْمٍ اَوْ شَحِطَ
تَوَلَّعَ حَبًا بِالَالهِ و لَمْ يُحِطْ
بِنَا فَمَتَّى تَدْرِكُهُ فَيَسْتَدْرِكُ الْعَلَطِ
يُغَيِّرُهُ قَوْلَ الْوُشَاهِ فَقَدْ سَقَطَ
(ابن عربی، ۱۴۲۸ق: ۲۷۷)

یعنی: هنگامی که خدای کریم سرشت درونی مرا می داند، من از دشمنی و خشم و غضب دیگران و هرچه غیر اوست هرگاه خشم گیرد، باکی ندارم، جایگاه و منزل من از سوی حافظ دائمی من مشخص شده است، پس خوف و پروایی نیست که امروز نزدیک یا

دور شود، در شگفتم از عارفی که می‌گوید به حب الهی آزمند است ولیکن به شناخت او احاطه ندارد. خدایش از او رو بگردانید و نسبت به ما بدگمان شده پس چه زمانی او شناخته می‌شود تا اشتباهات و خطاهایمان اصلاح شود، هرگاه از راه مهربانی و حب نهانی به جانب من آید، گفتار سخن چینان او را دگرگون کرده و به اشتباه می‌اندازد (سعیدی، ۱۳۸۷ش: ۳۸۴)

ابن عربی از غیر خدا باکی ندارد و آشکار و نهان در راه خدا اخلاص می‌ورزد. و این گفتار از دعای نبی (صلی علیه و آله) گرفته شده است در هنگامی که قوم بنی ثقیف او را اذیت کردند، در این باره اظهار رضایت می‌کند و می‌گوید: «ان لم یکن بک غضب علی فلا ابالی» یعنی: بار الها، اگر تو درباره من خشمگین و ناراضی نیستی باکی ندارم. وی به تقرب خود در درگاه پروردگارش مطمئن است و از غضب و خشنودی مردم هراسی ندارد و از دوری و نزدیکی آنان دگرگونی در وی رخ نمی‌دهد، بلکه وی همه آن‌ها را فانی می‌شمارد، که هستی ندارند. زیرا هستی جز برای خدا وجود ندارد، که منزله از صفات مکان و جسم و قرب و بعد است. ابن عربی در شگفت است که شخص چگونه حب خالق و مخلوق را جمع کرده است، در حالی که آن دو با یکدیگر جمع نمی‌شوند. و از بدگمانی است که شخص از مخلوق نیاز بخواید. سرانجام به مخالفان خود بیم می‌دهد و از آن که گفتار سخن چینان، آنان را از راه حق بلغزاند که پس از هدایت گمراه شوند (ابن عربی، ۱۹۹۱م: ۲۶۴)

اولیای خدا از یک سو فاعلی در جهان جز خدا قائل نیستند و هرچه برای آن‌ها پیشمی‌آید را کار خدا می‌دانند و از سوی دیگر وجودشان سرشار از عشق الهی است، آنچه را از مصائب، شدائد و ناملایمات که برای ایشان پیش می‌آید کار معشوق می‌دانند و از دست محبوب می‌بینند و از آن غرق لذت و مسرت می‌شوند. مصداق بارز این گروه خود اباعبدالله الحسین علیه السلام و برخی از اصحاب خاص ایشان می‌باشند. (طیب، ۱۳۸۷ش: ۲۲)

با نگاهی اندیشه ابن عربی را در این معنا می‌جوئیم:

أَلْقَيْتَنِي فِي بَحَارِ الْخَوْفِ وَ الْهَجْرَانِ وَ حَدِي وَ مَنْكَ بِلَائِي غَايَةَ الْإِحْسَانِ
زِدْنِي إِلَيْكَ صَبَابَاتٍ مَعَ الْأَحْيَانِ وَلَا أَقُولَ أَقْلَنِي كَانِ مَهْمَا كَانِ
(ابن عربی، ۱۳۸۸ش: ۱۸۸)

تمام اشعار مذکور با عبارت مختلفشان به یک معنا اشاره می‌نمایند که همان خشنودی

عاشق است که به خشنودی معشوق بستگی دارد. زیرا عاشق رضای معشوق را طالب است. و هر سختی و نگرانی را در راه وصل به معشوق به جان می‌خرد. از این رو با کمال صراحت گوید: مرا در دریاهاى ترس و هجران انداختی درحالی‌که بلای من از تو، نهایت احسان است و گاه گاهی شور و شر عاشقانه‌ام را به سویت بیفزای و نمی‌گویم بلا را بر من بکاه، باشد هرچه که باشد. برهمین معناست قول (صلی الله علیه و آله) که جبرئیل از پیامبر پرسید: رضا چیست؟ پیامبر فرمود: کسی که راضی است، هیچ‌گاه از آرایش خشمگین نمی‌گردد، چه از دنیا چیزی به او برسد یا نرسد و از عمل کوچک خود رضایت ندارد. (طباطبائی، ۱۳۸۵ش: ۲۷)

وَلَمَّا إِن جَفَانِي بَعْدَ وَصْلِ
و بَاعَدَ كُلَّ مَحْبُوبٍ قَرِيبٍ
رَضِيَتْ رِضَاءً حَتَّى عَادَ بَعْدِي
لَمَنْزَلِهِ الْوَصَالَ مِنَ الْحَبِيبِ
فَصَارَ نَصِيبَهُ مِنِّي رِضَاءً
و صَارَ الْبُعْدَ مِنْهُ لِي نَصِيبِي
لِذَا الْبَلَاءِ لِي أَن ذَاقَهُ
مَنْحَ النِّعَمِ أَتَى بِغَيْرِ حِسَابٍ
(ابن عربی، ۱۳۸۸ش: ۱۸۸)

زمانی که بعد از وصال و قرب به من جفاء و ستم شد، و هر محبوب و معشوقی که به او وصل شده بودم و نزدیکش بودم، از من دور شد. دوری من از منزل وصال حبیب پایان یافت. ابن عربی در این اشعار، رضا به قضای الهی در مصیبت‌ها و سختی‌ها را می‌طلبد و از همه محبوب‌ها و معشوق‌ها به خاطر وصال به خدا دست می‌کشد و اعتقاد دارد که رضا در بلاها و دور شدن از همه محبوب‌های غیرالهی، او را به وصال و لقای محبوب حقیقی می‌رساند و نعمت‌های الهی بی‌حد و حصر نصیبش می‌شود.

نتیجه‌گیری:

ابن فارض مصری و ابن عربی اندلسی که بر فراز عرفان ذوقی و علمی ایستاده‌اند. در مرحله رضا از یک سو، به جدایی و رهایی از معشوق‌های دروغین و اجتناب از هر چه غیررضای خداوند است، اشاره نموده‌اند و رضایت و خشنودی عاشق را وابسته به خشنودی محبوب و معشوق حقیقی می‌دانند و از سوی دیگر، این دو عارف نامی در سیر و سلوک صوفیانه خویش با نگاهی متفاوت به این مرحله نگریسته‌اند. ابن فارض راه‌های رسیدن به مرحله رضا را این چنین تبیین می‌کند: مخالفت با هوای نفس، فانی شدن، ریاضت و مجاهدت، صبر، عمل و عبادت همراه با نشاط، تسلیم در برابر اوامر الهی. از نظر سلطان

العاشقین، عشق و محبت به محبوب سرمنشأ رضا می‌باشد.

اما ابن عربی، از تحمل و پذیرش مصائب و شداید و ناملایمات سخن می‌راند، زیرا این بلاها را از جانب معشوق می‌داند و به معرفت الهی نائل شده است و عاشق از آن غرق لذت و شادی می‌شود و هر سختی را به جان دل می‌خرد. شیخ اکبر، خشم و نارضایتی خداوند متعال را مهم می‌داند و از دشمنی و خشم غیر او باکی ندارد. وی معتقد است که رضا در بلاها سبب وصال و لقای محبوب حقیقی می‌شود و نعمت‌های الهی بی حد و حصر را نصیب سالک می‌گرداند.

یادداشت‌ها

۱- شرف‌الدین ابوالقاسم عمر بن ابی الحسن علی بن المرشد بن علی (۵۷۶-۶۳۲ق، ۱۱۸۱-۱۲۳۵م) معروف به ابن فارض، در اصل حموی است و در قاهره به دنیا آمد. فقه و لغت و ادب را فراگرفت ولی بعد در طریق تصوف وارد شد. به مکه رفت و به زیارت بقعه‌های مقدس پرداخت، روزگاری در آنجا اقامت کرد و بالاخره به مصر بازگشت و مردم گروه‌گروه به دیدار وی می‌شتافتند و سخنش را می‌شنیدند و در شگفتی فرومی‌رفتند و به او تبرک می‌جستند. وی در قاهره وفات کرد و در دامنه کوه المقطم به خاک سپرده شد. ابن‌فارض بزرگترین شاعر صوفی عرب، معاصر ابن‌عربی بوده است او را سلطان العاشقین گفته‌اند و در شعر او شواهدی دال بر این ادعا یافت می‌شود. شعر او اوج زبان تصوف و تجارب عرفانی است. ابن‌فارض اثری به نثر ندارد ولی از او دیوانی برجا مانده که با وجود خردی‌اش از مشهورترین دواوین عرب است.

برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:

- دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۰ش، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- الزیات، احمدحسن، ۲۰۰۷م، تاریخ الادب العربی، دارالمعرفه.
- ضیف، شوقی، بی‌تا، فصول فی الشعر و نقده، دارالمعارف.
- الفاخوری، حنا، ۱۳۸۳ش، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالحمید آیتی، توس، تهران.
- نیکلسون، رینولد. ا، ۱۳۷۴ش، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران.

- یشربی، یحیی، ۱۳۷۲ش، عرفان نظری، دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
- ۲- ابو عبدالله محیی الدین محمد بن علی بن محمد بن العربی الحاتمی (۵۶۰-۶۳۸ق، ۱۱۶۵-۱۲۴۰م). معروف به شیخ اکبر، اندیشمند، عارف و صوفی بزرگ جهان اسلام. در (۲۷ رمضان ۵۶۰ق) در مرسیه، جنوب شرقی اندلس دیده به جهان گشود. در کتاب عثمان یحیی «تاریخ و طبقه بندی آثار ابن عربی» عنوان بیش از ۸۰۰ نوشته از ابن عربی آمده است، از مهمترین نوشته‌های ابن عربی «فتوحات مکیه» و «فصوص الحکم» است که شرح‌های بسیاری بر فصوص الحکم نوشته شده است. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:
- حنبلی، عبدالحی بن عباد، بی تا، شذرات الذهب، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- شعرانی، عبدالوهاب، ۱۳۴۳ق، طبقه کبرا، مصر.
- مبارک، زکی، ۲۰۰۹م، التصوف الاسلامی فی الادب و الاخلاق، دارالکتب و الوثائق القومیة بالقاهره.
- مظاهری، عبدالرضا، ۱۳۸۵ش، شرح نقش الفصوص، انتشارات خورشید باران.

منابع و ماخذ:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه، ۱۳۸۵ش، ترجمه: محمد دشتی، ستاد اقامه نماز.
- ۴- الإبيهي، شهاب الدين محمد بن أبي احمد أبي الفتح، ۲۰۰۸م، المستطرف في كل فن مستظرف، دارالفكر، بيروت.
- ۵- ابن عربي، محيي الدين، ۱۳۸۳ش، فتوحات مكيه، ترجمه: محمد خواجهوي، مولی، تهران.
- ۶- ابن عربي، محيي الدين، ۱۳۸۸ش، اندوههای زندانی، ترجمه: گل بابا سعیدی، جامی، تهران.
- ۷- ابن عربي، محيي الدين، ۱۴۲۸ق، ديوان، شرح و تقديم نواف الجراح، دار صادر، بيروت.
- ۸- ابن عربي، لدين، ۱۹۹۱م، ترجمه حياته من كلامه، دمشق.
- ۹- التهانوي، محمدأعلى بين على، بی تا، كشاف اصطلاحات الفنون، دار صادر، بيروت.
- ۱۰- الخوري، امين، بی تا، جلاء الغامض في شرح ديوان الفارض، مكتبه الآداب، بيروت.
- ۱۱- الفرغاني، سعيدالدين سعيد، ۱۳۷۹ش، مشارق الدراري (شرح تائيه ابن فارض)، دفتر تبليغات اسلامي، قم.
- ۱۲- الفرغاني، سعيدالدين سعيد، ۱۳۸۶ش، منتهى المدارك و منتهى لب كل كامل و عارف و سالک (شرح تائيه ابن فارض)، مطبوعات ديني، قم.
- ۱۳- الزوي، ممدوح، ۲۰۰۴م، معجم الصوفيه، دارالجيل، بيروت.
- ۱۴- اللبناني، رشيد بن غالب، ۲۰۰۷م، شرح ديوان ابن فارض، من شرحي البوريني و النابلس، دارالكتب العلميه، بيروت.
- ۱۵- تركه اصفهاني، صائين الدين على بن محمد، ۱۳۸۴ش، شرح نظم الدار (شرح قصيده تائيه كبرى ابن فارض)، ميراث مكتوب، تهران.
- ۱۶- جوادي آملی، عبدالله، ۱۳۸۷ش، مراحل اخلاق در قرآن، اسراء، قم.
- ۱۷- دهخدا، علي اكبر، ۱۳۴۵ش، لغت نامه دهخدا، مؤسسه لغت نامه دهخدا، تهران.
- ۱۸- سجادی، جعفر، ۱۳۷۸ش، فرهنگ اصطلاحات و تعبيرات عرفاني، طهوري، تهران.
- ۱۹- سعیدی، گل بابا، ۱۳۸۷ش، فرهنگ جامع اصطلاحات عرفاني ابن عربي، زوار، تهران.
- ۲۰- صفی علیشاه، ميرزا حسن، ۱۳۴۲ش، عرفان الحق، بنگاه مطبوعاتي صفی علیشاه.

- ۲۱- طباطبائی، محمدحسین، ۱۳۸۵ش، سنن النبی، ترجمه: حامد رحمت کاشانی، پیام عدالت.
- ۲۲- طیب، مهدی، ۱۳۸۷ش، شراب طهور، سفینه، تهران.
- ۲۳- قشیری، ابوالقاسم، ۱۳۶۱ش، رساله قشیریه، ترجمه: بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۲۴- کاشانی، عزالدین محمود بن علی، ۱۳۶۷ش، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، نشر هما، تهران.
- ۲۵- گوهرین، صادق، ۱۳۸۰ش، شرح اصطلاحات تصوف، زوار، تهران.
- ۲۶- مظاهری، حمیدرضا، ۱۳۸۸ش، پژوهشی در راهکارهای جذاب سازی درس اخلاق، پژوهشنامه اخلاق، قم.
- ۲۷- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، ۱۳۸۴ش، کشف المحجوب، سروش، تهران.